



بازتاب سیمای آل و یاران پیامبر (ص)

در اشعار کردی و فارسی ماموستا بیخود

عبدالله رسول نژاد^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کردستان

عادل ملکی^۲

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کردستان

تاریخ دریافت: ۱۷ مهر ۱۳۹۷؛ تاریخ پذیرش: ۲۸ بهمن ۱۳۹۷؛ صص ۵۵-۷۱

چکیده

میل فطری بشر به ستایش جمال هستی و کمال انسانی، او را به مدح انسان‌های بزرگوار واداشته و دیوان شاعران همواره مزین به مدح انسان‌های بزرگوار و کمالاتشان بوده است. با گسترش دین مبین اسلام و درخشش پرتو جمال صاحب «خلق عظیم» پیامبر رحمت، مدح وی، خاندان و یارانش و تمجید از خصال و کمالاتشان سرلوحه‌ی دفتر شعر شاعران مسلمان در همه‌ی اقوام گشت. شاعران کلاسیک کردی نیز که بیشترشان از مراکز و مدارس دینی سر برآورده‌اند، در ثنای پیامبر، خاندان و یارانش همواره زبانزد بوده‌اند؛ از جمله‌ی این شاعران، شاعر عارف ملا محمود مفتی متخلص به «بیخود» است که سراسر دیوانش معطر به عطر ثنای پیامبر، آل و اصحاب ایشان است؛ به گونه‌ای که در سروده‌هایش به هر دو زبان فارسی و کردی، با سیاقی عاشقانه و بیانی عارفانه، با نثار گنج اخلاصش به پای صدق «صدیق» خود را مستغنی از عالم اسباب می‌داند و تخم مهر «حیدر» را چنان در دل می‌پروراند، که سنی و جعفری را خادم «سبطین نبی» می‌شمارد. در این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی به بررسی نمونه‌های زیبایی از شعرهایش پرداخته و نشان داده می‌شود که وی در این مدایح با مقدمه‌های تغزلی زیبا، کلامش را با سوز و گداز عاشقانه و در قالب انواع صور خیال، از حالت روایی که در اغلب این گونه مدایح مرسوم است، خارج نموده و با بیانی عارفانه و صوفیانه، به آن رنگ و بوی عاطفی داده است.

واژگان کلیدی: ثنا، آل و اصحاب پیامبر (ص)، اشعار کردی و فارسی، بیخود، مضامین دینی

کورتیه

پیداه‌لدانی جوانی وه ک خدیه کی سروشتی له ناخی مروّفا بنجی داکوتاهه؛ هه‌ربویه هونه‌ران هونه‌راوه‌کانیان به په‌سندانی مروّقه مه‌زنه‌کان، نه‌خشان‌دووه. دواى سه‌ره‌لدانی ئایینی پیروزی ئیسلام، مه‌دحی که‌سایه‌تی پیغه‌مبه‌ری مه‌زن و بنه‌ماله و یارانی بوو به سه‌رچلی شیعری په‌سندان. هونه‌رانی کلاسیکی کوردیش له‌م بواره‌دا پیشه‌نگ بوون. یه‌کئی له‌م که‌سایه‌تیبه مه‌زنانه، شاعیر و عارفی پایه‌به‌رز مه‌لا مه‌حمودی موفتی‌یه که سه‌ره‌له‌به‌ری دیوانه‌که‌ی به پیداه‌له‌کوتنی پیغه‌مبه‌ر و بنه‌ماله و یارانی خه‌ملاوه، به جوړیک که دلی شه‌یدای، له هیچ باخ و شاخیک جگه له شاری پیغه‌مبه‌ر، ئوقره ناگریت و جارجاره‌ش روو ده‌کاته رووباری پاکی ئال و یارانی و سدقی «سددیق» له‌گه‌ل سۆزی ئیخلاسی «حه‌بده‌ر» وه‌ها مه‌دهوشی ده‌کات که بو وه‌سفی «حه‌سه‌نه‌ین»، لئیوی پاراوی خوینی بی‌ده‌نگی لی‌ده‌تکی. له‌م وتاره‌دا به میتۆدی وه‌سفی- شیکارانه، بریک له جوانترین هونه‌راوه‌کانی بیخود له ستایشی بنه‌ماله و یارانی پیغه‌مبه‌ردا، خراوه‌ته روو. بریک له ده‌سکه‌وته‌کانی ئه‌م وتاره ئامازه به‌وه ده‌که‌ن که: هونه‌راوه‌کانی بیخود زیاتریان به پیشه‌کی جوانی غه‌زله‌ی ده‌ست‌په‌ده‌که‌ن و تیکه‌ل به سۆز و ئه‌وینی عاشقانه و به که‌لک‌وه‌رگرتن له خه‌یال و جوانکاری ئه‌ده‌بی، جوانترین مانای عیرفانی پیشکه‌شی خوینه‌ر ده‌که‌ن.

وشه سه‌ره‌کییه‌کان: پیداه‌له‌کوتن، پیغه‌مبه‌ر، هونه‌راوه‌ی کوردی و فارسی، بیخود، بابه‌تی ئایینی

^۱ abosami1387@yahoo.com (نویسنده مسؤل)

^۲ adel.maleki68@gmail.com

۱- مقدمه

مدح امری است که با فطرت و طبیعت آدمی سرشته شده و پیوسته از ابتدای تاریخ بشریت، انسان‌ها به توصیف زیبایی‌های طبیعت و عالم هستی و نیز، انسان‌های فاضل و بزرگوار پرداخته‌اند؛ به طوری که جزء جدایی‌ناپذیر انسان شده و هر انسانی، به محض مشاهده‌ی شگفتی‌ها و خوبی‌ها، لب به ستایش آن گشوده است. خداوند کریم نیز، با خلقت کائنات و آسمان‌ها و شگفتی‌های جهان آفرینش و طبیعت و نظم حاکم بر آن، به توصیف آن‌ها برآمده و پیچیدگی‌های نظام هستی را برای انسان‌ها نمودار ساخته است و از میان مخلوقات خود، هنگامی که انسان را خلق نمود، با آیه‌ی {...فتبارک الله أحسن الخالقین} (المؤمنون: ۱۴)، زیبایی و بزرگی خلقت او را نمایان ساخته و با آیه‌ی {ولقد کرما بنی آدم ... و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تقضیلاً} (الإسراء: ۷۰) او را کرامت بخشید و بر بیش‌تر مخلوقات، شرف و برتری داد؛ و بدون شک، پیامبر (ص) بارزترین مصداق این دو آیه می‌باشد و بارها در قرآن، خداوند با مدح و ستایش خود، عظمت و بزرگی وی را در جنبه‌های مختلف انسانی آشکار نموده است؛ به طوری که آیه‌ی {و إنک لعلی خلق عظیم} (القلم: ۴) ستایشگر اخلاق بزرگ وی می‌باشد. همین تعالی و رشد و مکارم اخلاقی پیامبر اکرم (ص) بود که سبب شد، آتش عشق وی بر قلب صحابه‌ی کرام (رض) مستولی شود و عده‌ای از شعراي ایشان از جمله، حسان بن ثابت و عبدالله رواحه و کعب بن زهیر بن ابي سلمی، به مدح وی برآیند و این مدایح تا دوران معاصر نیز استمرار یابد.

شاعران و ادیبان مسلمان نیز به تبع آن، با بهره‌گیری از قرآن کریم به مدح و ستایش رسول عربی (ص) و خاندان و یارانش برآمده‌اند؛ به عنوان مثال همه‌ی بزرگان ادب ایران از جمله معمار سخن شیرین پارسی، فردوسی پاکزاد، مولانای ادب و عرفان و سعدی و حافظ و دیگر بزرگان در فضیلت یاران و خاندان پیامبر، درهای جاودان سفته‌اند؛ بنابراین مدایح نبوی یکی از گونه‌های دینی - ادبی است که از زمان ظهور اسلام وارد عرصه‌ی ادبیات شده و شاعران با اهداف گوناگونی مانند تبرک جستن از نام مبارک پیامبر و کسب فیوضات و برکات معنوی و اجر اخروی و ...، به توصیف شمایل و خصلت‌های نیکو و شریعت و سنت ارزنده‌ی وی و خاندان و یارانش برآمده‌اند. شاعران و ادیبان کرد نیز که بیشترشان از مراکز و مدارس دینی برآمده‌اند (که‌له‌هور، ۲۰۰۸: ۷) از این مهم مستثنی نبوده و همواره محبت خود را نسبت به آن حضرت (ص) و خاندان و یارانش نشان داده و دیوان خود را با نام مبارک آنان مزین کرده‌اند. ملا محمود مفتی، شهیر و متخلص به ماموستا بیخود، یکی از شاعران کم‌نظیر در این زمینه است که اکثر اشعار وی در مدح پیامبر (ص) و خاندان و یارانش و برخی هم در مدح مشایخ و بزرگان اهل تصوف بوده است.

در این پژوهش تلاش می‌شود، اشعار کردی و فارسی ماموستا بیخود در مدح آل و اصحاب پیامبر، به روش توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار گیرد تا پاسخی مناسب برای سؤالات زیر ارائه شود:

۱- بیخود در مدح پیامبر (ص) و خاندان ویارانش چه مضامینی را به کار برده‌اند؟

۲- ویژگی‌های برجسته‌ی وی در بیان این مضامین کدامند؟

۲- پیشینه‌ی بحث

در کتب تاریخ ادبیات و شرح حال‌ها و زندگی‌نامه‌ی مشاهیر از جمله ماموستا عبدالکریم مدرس (بی‌تا) در کتاب *بنه‌ماله‌ی زانیاران*، صدیق بورک‌ه‌یی (صفی‌زاده) (بی‌تا)، در کتاب *میژووی و میژوی کوردی* و معروف خزنده‌دار (۱۹۸۴م)، در کتاب *میژووی نه‌ده‌بی کوردی* و حاج شیخ حامد حسامی (۱۳۸۰)، در کتاب *یادی شاعیرانی کورد*، شرحی از زندگی‌نامه‌ی بیخود را متذکر شده‌اند و صالح شیخی، (۱۳۷۹)، در کتاب *گل‌زاری کوردستان* و بابا مردوخ روحانی (۱۳۹۰)، در کتاب *تاریخ مشاهیر کورد*، زندگی‌نامه‌ی بیخود را با ذکر چند نمونه از مدائح نبوی اش آورده‌اند. سید بهاء‌الدین حسینی (۱۳۸۷)، در پایان‌نامه‌ی خود با عنوان «تحلیل و بررسی مدایح نبوی در آثار پارسی‌گویان کرد»، به تحقیق، گردآوری و شناساندن و شرح حال شاعران پارسی‌گویی کرد که یکی از آن‌ها بیخود است و بررسی مضامین و ساختار اشعار فارسی آنان که درباره‌ی مدایح نبوی است، پرداخته است. سید احمد پارسا (۱۳۸۸)، نیز در مقاله‌ی «مقایسه‌ی دو چامه‌ی خاقانی شروانی و ملا محمود بیخود»، اشتراکات آن دو قصیده در فرم و ساختار و تفاوت‌های آن در محتوا و مضمون را بیان کرده است. ربابه رضانی و وسیم مهدوی (۱۳۹۳)، در مقاله‌ی «تطبیق بین المدایح النبویة عند شعراء الأکراد الإیرانیین المعاصرین و البردة» به مقایسه‌ی مضامین شعری در برده‌ی بوسیری و جستجوی این مضامین در اشعار تعدادی از شاعران کرد که به کردی و فارسی شعر سروده‌اند (که بیخود یکی از آن‌ها است)، و وجود محسنات لفظی و میزان صدق عاطفه در اشعار ایشان پرداخته است.

۳- مباحث نظری

۳-۱- مدح

به سخن و غالباً شعری که در توصیف و تحسین و تمجید ممدوحی گفته یا نوشته می‌شود، مدیحه می‌گویند (دهخدا، ۱۳۵۲: ۵۰). مدح، فنی است که در میان فنون ادب عربی، جایگاه سند شعری برای جنبه‌هایی از زندگی تاریخی ما پیدا کرده است؛ جایی که گوشه‌های متعددی از کارهای پادشاهان، سیاست‌وزیران، شجاعت فرماندهان و فرهنگ و دانش فرماندهان را ثبت

کرده است و به وسیله‌ی آن، برخی از وقایع و اتفاقات پنهانی کشف و آشکار شده و اخباری (صادق یا کاذب) را که تاریخ ذکر نکرده، به آن افزوده و بسیاری از صفات و رنگ‌ها را بارز نموده است؛ در حالی که اگر مدح نبود، به آن مسائل پی برده نمی‌شد و نیز، بر شهرت مردمان زیادی افزوده و آن‌ها را به سویی قله‌ها بالا برده و در میدان مشاهیر و بزرگان قرار داده و در مقابل، از برخی هم‌رده‌های آنان که شایسته‌ی شهرت بوده‌اند، غفلت ورزیده و نامی از آنان نبرده است؛ اما شهرت، سهم و بهره‌ای است که شعرا آن را توزیع کرده و به برخی، سهم ثنا و ستایش می‌بخشند و بر برخی دیگر، تحریم می‌کنند؛ چنان که یزید الحارثی می‌گوید:

وَإِذَا الْوَقْفَى لَأَفَّ-----الْحَمَامَ رَأَيْتَهُ لَوْلَا الْإِثْنَاءُ كَمَا-----أَنَّهْ أَلَمَّ يَوْلَدَ
(الدهان، ۱۹۶۸: ۵)

ترجمه: و هنگامی که جوانمرد می‌میرد، او را می‌دید، که اگر مدح و ستایش نبود، چنان می‌نمود که گویی به دنیا نیامده است.

۲-۳- مدایح نبوی در ادبیات کردی

دل به سلمای عرب باید سپرد تا دم صبح حجاز از شام کرد
ای که دادی کرد را سوز عرب بنده‌ی خود را حضور خود طلب
(اقبال، ۱۳۷۳: ۴۲۸ و ۴۱۵)

حمد بی‌حد مر رسول پاک را آن که ایمان داد مشتگی خاک را
از دم سیراب آن امی لقب لاله رسنت از ریگ صحرای عرب
(اقبال، ۱۳۷۳: ۴۲۸ و ۴۱۵)

زمانی که حضرت محمد (ص) پا به عرصه‌ی نبوت نهاد، غروب تاریکی و گمراهی دنیا را فرا گرفته بود و آن حضرت (ص) با طلوع آفتاب خود بر سینه‌ی اصحاب، انجم آنان را روشن و دنیا را از ظلمت گمراهی و جهل، به سوی نور هدایت و ایمان، آورد و اگرچه بر آسمان عربستان طلوع کرد، اما پرتو شریعت مبین وی بر دورترین نقاط دنیا درخشیده و هر قوم و طایفه و اهل هر زبانی را در برگرفت و تمام اقوام و ملل را مجذوب و شیفته‌ی خود ساخت و نه تنها عرب‌ها، بلکه اهل هر زبانی، از این دین مبین استقبال کردند؛ و از آن‌جا که مردمان کرد نیز با میل و رغبت خود آیین اسلام را پذیرفتند و به مردمی متدین، فداکار، معتقد و پایبند به دستورات دین درآمدند، در طول تاریخ اسلام، پایه‌ی دیگر ملت‌ها در خدمت و ترویج دین اسلام قدم برداشته و پیوسته در تلاش برای اعتلای پرچم آن بوده‌اند و آثار ارزنده‌ای را در انواع علوم دینی به زبان‌های زنده‌ی

دنیا برجای نهاده‌اند که مدایح نبوی شاعران و علما و عرفا از آن جمله می‌باشد. شاعران کرد، تألیفاتی را با عنوان «مولودنامه»، «معراج‌نامه» و «وفات‌نامه» نگاشته‌اند که در مناسبات دینی چون ماه مولود و شب معراج، در مجالس و محافل دینی، مردم از آن استقبال می‌کنند.

شاعران کردزبان به دلیل این که اکثراً در مراکز و مکتب‌خانه‌های دینی رشد و پرورش یافته‌اند، در راستای مدایح نبوی تلاش وافر نمودند و دیوان‌های خود را با نام شریف پیامبر (ص) و آل و اصحابش مزین کرده‌اند و از میان شاعران کلاسیک، کمتر شاعری را می‌توان یافت که کردزبان بوده و به مدح آنان پرداخته باشد. با توجه به این که شعری مدح نبوی در هر زبانی، پیامبر (ص) را یا از روی صدق، یا به خاطر کسب درآمد و یا با هر هدف دیگری مدح و ستایش کرده‌اند، آن‌گونه که آشکار است، شاعران کرد در اشعارشان، بیشتر از سایر ملل، از صدق عاطفه برخوردارند؛ زیرا آن‌ها به این وسیله، هیچ مال و منصبی را بر اساس زبان کردی خود کسب نکرده‌اند؛ همچنین، هیچ حاکم کردی را نمی‌توان یافت، که به زبان کردی اهتمام ورزیده باشد؛ تا به شعری کرد صله و پاداش تقدیم کند؛ پس آنان اشعارشان را بیشتر به خاطر عشق ورزی به دین اسلام و نبی اکرم (ص) و خدمت به دین اسلام و مسلمانان سروده‌اند و حتی کسانی که اشعاری را به زبان فارسی سروده‌اند، هدیه و پاداشی کسب نکرده‌اند؛ زیرا آنان شعرشان را در دربار هیچ حاکمی نخوانده و به هیچ قدرتی تقدیم نکرده‌اند و زبان فارسی را به این دلیل انتخاب نموده‌اند که زبان رسمی و دیوانی بوده و نیز خواسته‌اند ذوق و هنرنمایی خود را در زبان فارسی بسنجند و توانایی خود را در آن نشان دهند. (رمضانی و مهدوی، ۱۳۹۳: ۱۰۲).

گاهی شاعر یا نویسنده‌ای از یک زبان می‌خواهد پیامی را که در وجود خود دارد، به محدوده‌ای فراتر از زبان ملت یا قوم خود برساند؛ برای همین، اثر خود را با زبان رسمی بیان می‌دارد تا مخاطبان بیشتری داشته باشد و این نیت، سبب شده تا اقوام مختلف، در راه تعالی و ترقی فرهنگ و ادب یکدیگر گام‌های بزرگی بردارند و در این میان، کردها بزرگترین خدمات را به زبان، ادب و فرهنگ همسایگان خویش نموده‌اند و با دیگر ملل، به ویژه عرب‌ها و فارس‌ها، رابطه‌ی تأثیر و تأثری در تبادل افکار داشته‌اند و گاه در مدایح نبوی خود از شاعرانی چون «بوصیری» الهام گرفته‌اند. با مطالعه‌ی شرح حال خدمت‌گزاران به اعتلاء و ترویج دین مبین اسلام، در می‌یابیم که کردها خدمات شایانی به اعتلای دین اسلام داشته‌اند و کتاب‌های زیادی در خدمت به این دین بزرگ، به زبان‌های عربی، فارسی و ترکی نگاشته‌اند و در آن، حتی به کردبودن خود هم اشاره نکرده‌اند. خدمات کردها به اسلام تا جایی است که «امام محمد غزالی» آورده است: خانه‌ی دین اسلام بر روی سه ستون استوار است که اگر خداوند این سه ستون را

به اسلام نمی‌داد، این خانه فرومی‌ریخت و این سه ستون استوار: «دینه‌وری»، «آمی‌دی» و «شهرزوری» هستند (جزیری، ۱۳۹۳: نوزده).

از میان خدماتی که شاعران کرد به زبان و ادبیات و فرهنگ ملت‌های همسایه نموده‌اند، می‌توان به گفته‌ی «عبدالرحمن شرفکندي (ماموستا هزار)، در مقدمه‌ی شرحی که بر کتاب دیوان «شیخ احمد جزیری مشهور به ملاي جزيري» آورده است، اشاره کرد. او در خصوص خدمات دانشمندان، ادیبان، شاعران و نویسندگان کرد، به زبان عربی می‌گوید: کدام مسلمان است که اندک سواد داشته باشد و اسم «ابن خلکان»، «أبوالفداء»، «ابن حاجب»، «ابن صلاح»، هرسه «ابن‌أثیر» و ده‌ها «ابن ...» و «أبو ...» دیگر را نشنیده باشد که کرد بوده‌اند و به عربی نوشته‌اند؟ کدام مسلمان است که برای تعبیر خواب‌های خود به کتاب‌های تعبیر خواب مراجعه کرده و نام «ابن‌سیرین» را نشنیده باشد؟ اما کمتر کسی می‌داند که آن فرزانه‌ی بزرگ، کرد است و در روستای «باله‌که» در کردستان عراق از مادر متولد شده است و اکنون هم منطقه‌ای به نام «سیرین» در این مکان وجود دارد. بسیاری از دانشمندان، شاعران و نویسندگان کرد در جهان زیسته‌اند و آثار خود را به زبانی غیر از زبان مادری نوشته‌اند و ما حتی علما و ادیبان کردزبانی داریم که تمامی آثارشان این‌گونه است؛ از قدما مانند «ملا عبدالله بیتوشی»، «ابن‌الحاج»، «ملا أبوبکر مصنف چوری»، «ملا جامی» و غیره. از متأخرین «زرکلی» صاحب الأعلام، «أحمد شوقي» که به امیرالشعراي عرب مشهور گشت، «رصافي» شاعری که مجسمه‌اش در بغداد در غایت احترام است و مؤرخینی چون «محمد کرد علی» و «عباس محمود عقاد» که به معلم بی‌همتای زبان جدید عرب مشهورند (جزیری، ۱۳۹۳: نوزده).

۴- شخصیت علمی، اخلاقی و ادبی ماموستا بیخود

او ملا محمود مفتی متخلص به «بیخود» فرزند حاج ملا محمد امین مفتی، فرزند حاج ملا أحمد مفتی مشهور به «چاومار»، فرزند ملا محمود پیر حسنی، فرزند ملا أحمد دیلیژه‌ای است که در سال ۱۲۹۶ در سلیمانیه متولد شد و در سال ۱۳۷۶ دار فانی را وداع گفت. (روحانی، ۱۳۸۲: ۳۶۲/۲؛ بیخود، ۱۳۹۳: ۱۳-۱۱). بیخود در سال ۱۳۲۰ حاکم حلبچه شد و در آن‌جا علاوه بر مأموریت خود، به همراه دانشمندانی چون رفیق حلمی و زیور، بدون این‌که از دیناری حقوق استفاده کرده باشد، مدت‌ها به تعلیم نوباوگان پرداخته است (مدرس، ۱۹۷۹: ۶۳۳). وی تا وقتی که برادرش ملا عبدالعزیز (مفتی سلیمانیه) در حال حیات بود، در حلبچه می‌زیست؛ اما پس از درگذشت او به سلیمانیه برگشت و تا آخر حیات مفتی سلیمانیه بوده است (روحانی، ۱۳۸۲: ۳۶۲/۲ و بیخود، ۱۳۹۳: ۱۳؛ مدرس، ۱۹۷۹: ۶۳۳). بیشتر خویشاوندان بیخود

ثروتمند بودند و توجه قابل ملاحظه‌ای به او داشته‌اند؛ به همین سبب است که تنگدستی را به خود ندیده و در سایه‌ی آن‌ها، زندگی راحت و آرامی را به سر برده و اتفاقات مهم و ناخوشایند را تجربه نکرده است (خزنده‌دار، ۲۰۱۰: ۸۰-۷۹). او مالک قسمتی از املاک پدری نیز بود (مدرس، ۱۳۶۹: ۴۲۳).

۴-۱. شخصیت علمی و اخلاقی ماموستا بیخود

(بیخود) مہ بہ قہت تیکہ لی دنیایی دہنی ہر رووت بہ لہ ئہ لبیسہ و قوماشی و ہتہ نی ہر رووت بہ لہ ئہ لبیسہ و قوماشی و ہتہ نی ئیکسیرہ نیگاہی کی رہ سوولی مہ دہ نی (اقبال، ۱۳۷۳: ۴۲۸ و ۴۱۵)

بیخود در خانواده‌ای مذهبی و اهل علم به دنیا آمد و همه‌ی اجداد او، عالمان دینی بوده‌اند. او پس از سن بلوغ، شروع به خواندن درس نموده و در مدرسه‌ی اجداد بزرگ و مشهور خود، مشغول شد و در مراتب علمی ترقی کرد و در سال ۱۳۱۵ با برادر بزرگ خود در سفری، راهی مدرسه‌ی بیارہ شد و بعد از مدتی کوتاه به مدرسه‌ی ملا عبدالرحمن پنجوینی انتقال یافت؛ سپس برادرش در آن جا پس از تکمیل علم، موفق به کسب اجازه‌نامه‌ی علمی شد و هر دو به سلیمانیه برگشتند. او همیشه در صحبت علما بوده و در مذاکرات علمی و ادبی و فقہی آنان شرکت می‌کرد؛ به طوری که روز به روز بر علمش افزوده می‌شد (مدرس، ۱۳۶۹: ۴۲۳). او همه‌ی راه و رسم خواندن را در حجره‌ی طلاب علوم دینی، براساس برنامه‌ای که برای فراگرفتن علوم دینی اسلام و زبان عربی گذاشته شده بود، در پیش گرفت و در مدرسه‌ی دینی خودشان و در مدرسه‌های مشهور سلیمانی و مدتی هم در پنجوین، نزد ملا عبدالرحمن پنجوینی و نیز مدتی در خدمت ملا قادر (بزرگ) در بیارہ به تحصیل علم پرداخته است (مدرس، ۱۹۷۹: ۶۳۳).

بیخود مردی صالح، متدین، پاکدامن، نجیب، خوش صحبت، بسیار بخشنده و دارای عزت نفس بود و واردات املاکی را که به ارث برده بود، در خدمت علما، دوستان و سایر مردم مصرف می‌کرد. او مردی زاهد و پرهیزگار بود و از طمع دنیا دوری می‌جست و به لذات نفسانی و امور تجملاتی و دنیوی اهمیت نمی‌داد و زندگی را با مجردی به آکام رساند و ازدواج نکرد (مدرس، ۱۹۷۹: ۶۳۳).

۴-۲. شخصیت ادبی و شعری ماموستا بیخود

بیخود شاعری بلندپایه است و اشعار فارسی و کردی زیادی دارد و دیوانش را محمد پسر ملا عبدالکریم مدرس، به یاری عبدالرحمن مفتی برادرزاده‌ی بیخود، در سال ۱۹۷۰ چاپ کرده است؛ البته تمام اشعارش در این چاپ نیامده است. (مدرس، ۱۹۷۹: ۶۳۵). در کتاب «یادی مهردان» مدرس، چند قطعه شعر بیخود ذکر شده که در دیوانش نیامده است. بیت اول و آخر آن چنین است:

چرا در مزرع دل تخم مهرم کاشتی، رفتی مگر از حاصلاتش دست را برداشتی، رفتی...
به اشک گرم و آه سرد، بیخود از غمت گوید چرا در مزرع دل تخم مهرم کاشتی، رفتی
(نقل از همان: ۶۳۷)

غالب اشعار وی، در مدح حضرت رسول (ص) و أصحاب وی و در عشق عرفانی و محسنات مرشدش، حضرت شیخ نجم‌الدین بود و در تبادل قصاید و موضوعات ادبی، با دوستان خود، شیخ بابا رسول بیدنی و شیخ عبدالکریم در روستای «أحمدبرنده» و چند نفر دیگر از آنان همراهی داشتند؛ همچنین در مناسباتی همچون تهنیت‌ها و تعزیت‌ها دارای اشعاری است (مدرس، ۱۳۶۹: ۴۲۴). بیخود در رباعیات شیخ ابی‌سعید ابی‌الخیر، مخمساتی دارد و در مناجات نیز ترکیب‌بندی به فارسی دارد که حروف ابتدا و انتهای هر بند، یکی از حروف الفباست. همچنین رباعی‌ای را که منسوب به لطفعلی‌خان زند است، با مهارت زیاد به کردی سورانی ترجمه کرده است (روحانی، ۱۳۸۲: ۲/۳۶۶-۳۶۳). سرچشمه‌ی اساسی و شالوده‌ی ادبی بیخود، شعر فارسی بود و تخصص و مهارتی تمام در ادبیات فارسی داشت و با ذوقی بی‌پایان، دیوان بیدل و مثنوی را مطالعه کرده است (خزنده‌دار، ۱۹۸۴: ۳۰۷).

فکر و خیال و واژه‌چینی و شیوه‌ی نگارش غزل‌های او، همان قالبی است که نالی و سالم و کردی در منطقه‌ی سلیمانیه، اشعارشان را در آن پی‌ریزی می‌کردند؛ اما بیخود جنبه‌های هنری-ای دارد که جز او، کسی به دنبال آن نرفته است (همان: ۳۰۶). علی‌کمال باپیر آقا درباره‌ی بیخود چنین می‌گوید: حضرت عیسی با پیامبری به آسمان عروج کرد؛ اما بیخود با شاعری. (همان: ۳۰۷). بیخود یکی از اساتید شعر تقلیدی کلاسیک کردستان باشور در میانه‌ی سده‌ی بیستم می‌باشد و همه‌ی شروط آن را رعایت کرده است؛ به ویژه از موضوعات تازه، مثل شور ملی و وطن‌پروری و سیاست کنار زده است. این در حالی است که شاعران هم‌سن و هم‌رده‌ی او همراه با شعر عشق و دلداری سبک قدیمی، ارزش زیادی به وطن‌پروری داده‌اند (خزنده‌دار، ۲۰۱۰: ۸۱/۶). در شعر بیخود عشق زمینی ثابت و معینی احساس نمی‌شود (خزنده‌دار، ۲۰۱۰: ۸۲/۶).

۵- بحث و بررسی

۵-۱- مدح أصحاب پیامبر (ص) در اشعار بیخود

بیخود در مخمس ۱۹ بندی خود، مفتخرشدن آسمان و زمین، به وجود اصحاب پیامبر (ص) را چنین بیان نموده است:

...ئه‌گەر له ئاینه‌ی منا ده‌می نه‌بی میسالی تۆ
شکه‌سته بی به به‌ردی غه‌م به جاهی سه‌حب و ئالی تۆ
که ئاسمان وه‌کوو زه‌مین به‌وانه ئیفتیخار ئه‌کا
(بیخود، ۱۳۹۳: ۱۹)

او در ادامه، از میان اصحاب پیامبر (ص)، به‌طور خاص، به توصیف خلفای راشدین (رض) می‌پردازد و ابتدا به جان‌فدایی و صداقت خلیفه‌ی یکم، حضرت ابوبکر (رض)، اشاره می‌کند و او را رئیس هدایت‌شدگان می‌داند و مارگزیدگی وی به‌خاطر پیامبر (ص) در غار ثور را با زبانی شیوا و عاطفی چنین به‌تصویر می‌کشد:

خوسووس خه‌لیفه‌یی یه‌که‌م ره‌ئییسی فیرقه‌ی ئیه‌تیدا
که ئه‌و بوو کردی رۆحی خۆی له‌رپی سه‌داقه‌تا فیدا
که‌سه‌ی که پی موباره‌کی بخاته‌زاری ئه‌ژده‌ها
له‌به‌ر ره‌سولی موخته‌ره‌م نه‌وه‌ک گه‌زه‌ندی پی بگا
یه‌قین بزانه‌ئیشی وا له‌ئیشی یاری غار ئه
(بیخود، ۱۳۹۳: ۲۰)

او سپس به بیان عدالت و شجاعت خلیفه‌ی دوم، حضرت عمر (رض)، می‌پردازد:

له‌پاش ئیمامی نامه‌وه‌ر (عمر) خه‌لیفه‌یی زه‌مین
دره‌ختی مه‌عه‌له‌ته‌مه‌ر، چه‌مه‌ن طیرازی شه‌رع و دین
نه‌هر له‌عه‌سری عه‌دلی یا مه‌ره‌و له‌گورگ ئه‌بی ئه‌مین
له‌جیگه‌یی جه‌نابی ئه‌و که بوو ئیتر سه‌گی له‌عین
له‌ترسی شی‌ری هه‌یه‌تی به‌لووره‌لوور فیرار ئه‌کا
(همان)

بیخود در این بند، عدالت و دین‌درستی و هیبت و شجاعت حضرت عمر (رض) را به‌گونه‌ای زیبا به‌تصویر کشیده است. در مصراع دوم حضرت عمر را به‌درختی تشبیه کرده که میوه‌ی آن، عدل و داد است و در مصراع سوم، امنیت گوسفند از گرگ، کنایه از عدالت فراگیر وی می‌باشد و در

مصراع چهارم و پنجم، او را در هیبت و شجاعت، به شیری تشبیه می‌کند که در هر جا حضور یابد، شیطان لعین مانند سگ، از ترس وی، پا به فرار می‌گذارد. بیخود در ادامه به ناتوانی خود در وصف حیا و ادب بی‌نظیر خلیفه‌ی سوم، حضرت عثمان ^(رض)، اشاره می‌کند و شرم و حیای او را به دو سنگ گرانبها (گه‌وه‌هر و جه‌وه‌هر) و نیز به منبری تشبیه می‌کند که او سخنور آن می‌باشد و برای نشان دادن ناتوانی خود در مدح وی، این را بیان می‌دارد که هزاران نفر مثل من و ملائکه از توصیف چنین کسی که آسمان از شرم او سرافکنده می‌شود، شرم‌منده هستند:

له وه‌سفی خازینی سووهم یه‌گانه گه‌وه‌هری حه‌یا
 ئیمامی مه‌جمه‌عی ئه‌ده‌ب، خه‌تیبی مینبه‌ری حه‌یا
 هه‌رچی بلیم خه‌جاله‌تم له شه‌رمی جه‌وه‌هری حه‌یا
 که‌سئ که دا بخا فه‌له‌ک له رپی ئه‌وا سه‌ری حه‌یا
 هه‌زاری وه‌ک من و مه‌له‌ک به باسی شه‌رمه‌زار ئه‌کا
 (همان)

در این بند، دو کلمه‌ی (گه‌وه‌هر و جه‌وه‌هر)، جناس لاحق و تناسب دارند. در این بند، مصراع چهارم، کنایه از نهایت شرم و حیای حضرت عثمان است و کلمه‌ی «هه‌زاری» کنایه از کثرت است. شاعر در ادامه، به بیان این می‌پردازد که خداوند حضرت علی ^(رض) را با عنایت خود، در آیه‌ی (هل أتی) وصف کرده است و شاعر کمال شجاعت و قدرت وی را در روز فتح خیبر، با تشبیه وی به شیر خدا، نمودار ساخته است:

له گه‌ل که‌سئ حه‌بیبی خوئی خوا که بووی عینایه‌تی
 به‌یانی وه‌سفی ئه‌و ئه‌کا (هل أتی) به ئایه‌تی
 به‌لئ غه‌زه‌نفه‌ریکی وا که وا درا هیدایه‌تی
 له رژی فه‌تخی خه‌یبه‌را به زوری شان و رایه‌تی
 به ده‌ست و تیغی هه‌لمه‌تی له شیری کردگار ئه‌کا
 (همان)

در بند بالا، عبارت «هل أتی» تلمیحی به سوره‌ی انسان است و مجاز جزئیت می‌باشد و منظور از آن، خود سوره‌ی انسان است؛ زیرا در آیه‌ی «هل أتی» وصف حضرت علی نیامده، بلکه در چند آیه بعد از آن، آمده است. بیخود در آخر این مخمس، به این اشاره می‌کند که در مورد دو بچه‌شیر حضرت علی، حسن و حسین ^(رض)، نپرسید؛ که یک خادم بیشه‌ی آن‌ها (چه از اهل سنت و چه از اهل تشیع)، سر هزاران پادشاه چون قباد و قیصر را بر باد می‌دهد و تا به کربلا نرویی، به منزلت ایشان پی نمی‌بری؛ زیرا فرشتگان مانند کاروان زیارتی، در آن جا جمع شده‌اند:

مه‌پرسه جاه و حیشمه‌تی دوو بیچوه شیری حه‌یده‌ری
 که خادیمیکی بیشه‌یان چ سوننی و چ جه‌عفه‌ری
 شه‌قین ئه‌کا به سهد سه‌ری (قوباد) و تاجی قه‌یسه‌ری
 هه‌تا نه‌چپته که‌ربه‌لا گران ئه‌زانی ئه‌ی پهری
 که کۆمه‌لی مه‌له‌ک له‌وئی له‌ قافل‌ه‌ی زووار ئه‌کا
 (بیخود: ۲۱)

در این بند، نهی از پرسش درباره‌ی آن دو بزرگوار، از معنای اصلی خود خارج شده و برای «تعظیم» به کار رفته است و از بین رفتن پادشاهان به دست یک خادم ایشان، کنایه از مقام و منزلت بسیار والای آن‌ها می‌باشد و یک مبالغه (غلو)ی زیبا به حساب می‌آید و نیز کلمه‌ی بیشه، استعاره از حرم مطهر حسین (رض) در کربلا است. بیخود در جای دیگر از دیوان خود، بعد از مدح اصحاب پیامبر (ص)، دوباره به مدح خلفای راشدین می‌پردازد و ابتدا، به همراهی حضرت ابوبکر با پیامبر (ص) در غار ثور و مارگزیدگی وی به‌خاطر پیامبر (ص) و صداقت و ایثارش نسبت به وی، اشاره می‌نماید:

<p>من سگ آن لشکرم کی می کنی اروای من تا بمانم جاودان ای باعث ابقای من گر به قطمیرم نخوانند آه بر من وای بر من از ثریا تا ثری پیدا و ناپی‌دای من ای نثار صدق او هم جان هم دنیای من کی بود گنج‌ور گنج صحبت مولای من منتخب فردی شد از دیوان صحب آرای من کرده است از عالم اسباب استغنائی من (همان: ۱۹۹)</p>	<p>ز آب انگشت آب دادی لشکرم اصحاب را قطره‌ای زان آب حیوانم در این ظلمت ببخش آل اصحابت که (اصحاب‌الرقیم)ی دیگرند ای فدای (ثانی‌اثنین)ی که (هما فی‌الغار) تو آن که با دنیا نثارت کرد جان از روی صدق آن که پایش در دهان مار نهاده‌ی اگر در خمستان خلافت چون که او سرخوش بود شکرلله بس که دارم گنج اخلاصش به دل</p>
---	--

او در سه بیت آغازین از ابیات بالا، با اشاره به یکی از معجزات حضرت، در کنار اصحاب پیامبر جویای آب حیات از سر انگشت مبارکشان می‌باشد تا حیات جاوانه یابد. با تلمیح به داستان اصحاب کهف، اصحاب پیامبر (ص) را به اصحاب کهف، و خود را به قطمیر (سگ آنان) تشبیه نموده است و به آنان متوسل شده که او را چون قطمیر (سگ اصحاب کهف)، سگ خود بشمارند. شاعر با این گفته‌اش، فاصله‌ی میان مقام و منزلت خود با آنان را نمایان کرده است و در بیت دوم، با اقتباس قسمتی از آیه‌ی {... ثانی‌اثنین إذ هما فی الغار إذ یقول لصاحبه‌ء لا تحزن إن الله مع‌اصلی...} (التوبة: ۴۰) در مصراع اول و یک «کنایه» در مصراع دوم، تمام کائنات

را فدای حضرت ابوبکر صدیق^(رض) کرده است و در مصراع دوم بیت چهارم، جمله‌ی سؤالی، از معنای اصلی خود خارج شده و برای انکار آمده است (استفهام انکاری). بیخود در بیت آخر، اخلاص خود به حضرت ابوبکر^(رض) را به گنجی تشبیه کرده که او را از تمام جهان بی‌نیاز کرده است. بیخود در ادامه، به مدح حضرت عمر^(رض) می‌پردازد و اشاره می‌کند که وی در خلافت، زینت‌دهنده‌ی کشور، و عدالت وی، چون آفتاب، فراگیر است و دل تاریک او (بیخود) را روشنی بخشیده و آن قدر هیبت و شجاعت دارد که با خواندن اسم وی، شیطان لعین پا به فرار می‌گذارد. وی با تلمیح به حدیث مشهور (لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب) این را بیان می‌کند که اگر بعد از پیامبر^(ص) پیامبر دیگری می‌آمد، قطعاً او می‌بود:

<p>کرد سوي نائب ثاني خرد ايماي من نوربخش خانهي پر ظلمت سوداي من مي دود چون از عبادت نفس بد سيماي من او شدي پیغمبر اقلیم دین پیراي من تا ابد پروانه گشتي چون دل رسوای من (همان)</p>	<p>بر بیاض دل سواد نام او چون ثبت شد کشور آرای خلافت آفتاب معدلت آن که هر جا نام او خوانند ابلیس لعین آن که بر ذات تو گر ختم نبوت نامدی پرتو عدلش اگر نوشیروان دیدی به خواب</p>
--	---

در بیت آخر از ابیات بالا، کلمه‌ی «عدل»، به قرینه‌ی «پرتو»، استعاره‌ی مکنیه است و این قرینه، استعاره‌ی تخیلیه می‌باشد. جایی که حضرت عمر^(رض) را به خورشیدی تشبیه کرده که اگر انوشیروان (پادشاه مشهور به عدالت)، پرتوی از آن را در خواب ببیند، تا ابد مانند دل او، پروانه می‌گردد، یعنی عاشق آن می‌شود و این، یک مبالغه (غلو)ی زیبا است؛ زیرا به این اشاره شده که اگر انوشیروان، پرتوی از عدل وی را در خواب ببیند، عاشق می‌شود که با این وصف به هیچ وجه در بیداری، توان دیدن پرتو آن را ندارد. شاعر در ادامه، نهایت حیای حضرت عثمان^(رض) و به شهادت رسیدن وی بر قرآن را نمایان ساخته و برای از دست دادن وی حسرت می‌خورد و به ارزشمند شدن اشعار خود، به خاطر توصیف وی اشاره می‌کند:

<p>آب می‌گردد ز موج شرم ز سر تا پای من ای شهیدان حیا روح من آبای من تا قیامت لاله‌زار از زخم خون پالای من باشد از موزونی در مصرح بالای من مشتري با نقد جان آید پی کالای من (همان: ۲۰۰)</p>	<p>چون برم نام حیای نائب ثالث به دل آن که کشتندش ز طوفان حیا سر برنداشت سینه‌ام بادا ز داغ آن گلستان وقار سرو گلزار خلافت آن که از اخلاص اوست یوسف وصفش چو دارم دور نبود گر ز مصر</p>
--	---

بیخود در بیت اول از ابیات بالا، شرم را به موج تشبیه نموده و به این اشاره دارد که با بردن نام وی، سرتاپایش غرق در عرق خجلت می‌شود و در بیت دوم، حیا را به طوفانی تشبیه کرده که هنگام قرائت قرآن، مانع سربلند کردن وی شد و به شهادت رسید و در بیت پنجم، وصف و مدح وی را به حضرت یوسف که اسطوره‌ی زیبایی است، تشبیه می‌کند و نیز، با تشبیه جان به سکه و تشبیه اشعار خود به کالا، به این اشاره دارد که اشعارش به خاطر وصف وی، آن قدر ارزشمند شده که از مصر، به دنبال آن می‌آیند. بیخود در ادامه به بیان خلافت و شجاعت حضرت علی (رض) می‌پردازد که شیر خدا و فاتح خیبر بود و شمشیر ذوالفقارش، از خون دشمنان سیراب نمی‌گردد. شاعر در این ابیات اخلاص خود را به وی می‌نماید و در آرزوی نوشیدن آب حوض کوثر به دست وی در بهشت می‌باشد:

<p>از افق یعنی ز برج خاطر خضرای من کاشت دهقان ازل در سینه‌ی بیدای من یکه‌تاز عرصه‌ی دین عترت طاهای من می‌نگردد سیر از خون خوردن اعدای من طرفه اکسیر است خاک طینت از کای من تا به جنت ساقی کوثر کند اسقایی من (همان)</p>	<p>هان برآمد نایب چارم مه پرتو فشان افسر آرای خلافت آن که تخم مهر او شیر یزدان، فاتح خیبر، هژیر صف‌شکن ذوالفقار شیر او نازم که در روز و غی تا به آب زر اخلاصش مخمر کرده‌اند من نخواهم خورد بلله، نشکنم هرگز خمار</p>
---	--

در بیت اول از ابیات بالا، شاعر قلب خود را به برج (آسمان) تشبیه کرده و حضرت علی (رض) را به ماهی تشبیه نموده که در آن طلوع کرده است (به صورت استعاره‌ی مصرحه)؛ و در بیت دوم، «خلافت» استعاره‌ی مکنیه است؛ جایی که به «پادشاهی» تشبیه شده است و یکی از لوازم آن (افسر: تاج) ذکر شده است؛ و بیخود، حضرت علی (رض) را زینت‌دهنده‌ی این تاج می‌داند. در همین بیت، مهر وی را به تخم (بذر) و سینه‌ی خود را به بیابان تشبیه می‌کند و می‌گوید: تخم مهر او را دهقان ازل (خدا) در بیابان قلب من کاشته است و از ازل، محبت او را به دل داشته‌ام. در بیت چهارم، شمشیر وی را به شیری تشبیه می‌کند که از خون دشمنان سیر نمی‌شود و در بیت پنجم، اخلاص وی را به زر تشبیه کرده و نیز، زر را به انگوری تشبیه کرده که آب آن، وی را مست و مخمور کرده است و می‌گوید: تا زمانی که این گونه مست باشم، درون پاک من به سان اکسیر زیبایی است. بیخود در ادامه ناتوانی خود را در وصف دو نوه‌ی شهید رسول خدا (ص) به گونه‌ای خیال‌انگیز بیان می‌کند و به این اشاره می‌کند که لب فصیح و گویای او از وصف ایشان، لال است و خاموشی را به خونی تشبیه کرده که از لب او می‌چکد:

نام سبطین شهیدانت چو آرم بر زبان می‌چکد خون خموشی از لب گویای من
(همان: ۲۰۰)

شاعر در ادامه این را بیان می‌کند که عشق ورزیدن به آل و اصحاب پیامبر^(ص) همچون صیقلی،
دل او را جلا و تازگی می‌بخشد و وصف آنان را به ابر همانند می‌کند و خاطر دل خود را به
گلشنی تشبیه می‌نماید که بدون آن، خشک و پژمرده می‌شود و خود را مکلف می‌داند که تا
سرانجام عمرش، بر این محبت پایبند باشد:

شکر لله صیقل حب مسرت‌بخش آل پاک کرد از گرد عجز آینه‌ی احشای من
شکر لله بی‌سحاب وصف یاران تو نیست آب رنگ گلشن فکر دل شیدای من
شکر لله تا نفس باقی است حب آل صحب هم‌چو خون جریان کند در هر رگ اعضای من
(بیخود: ۲۰۱)

شاعر در جای دیگر از دیوان خود، به مفاهیم برتری حضرت ابی‌بکر صدیق^(رض) بر سایر اصحاب
^(رض)، هیبت و شجاعت حضرت عمر فاروق^(رض)، حیا و زهد و عفاف حضرت عثمان^(رض) و فتح
خیبر و شیرصفت بودن حضرت علی^(رض) در جنگ می‌پردازد:

فایق اصحاب که صدیق توست نیست چو او گلشن دین را طحاف
فطرت فاروق او نازم که چرخ لرزد اگر تیغ کشد از غلاف
فهرس دین حضرت عثمان که اوست کان حیا، مخزن زهد و عفاف
فاتح خیبر، شه دل‌دل سوار شیر ژیان است به روز مصاف
(بیخود: ۲۶۷)

در بیت دوم از ابیات بالا، لرزیدن آسمان به خاطر کشیدن تیغ از غلاف، کنایه از شجاعت و
هیبت زیاد حضرت عمر^(رض) می‌باشد.

۵-۲- توسل به پیامبر^(ص) و اصحاب وی در اشعار بیخود

یکی از مضامین مدایح نبوی که نزد شاعران اهمیت زیادی داشته و بخشی از ابیات خود را بدان
اختصاص داده‌اند، توسل به پیامبر^(ص) است که به دو شیوه صورت می‌گیرد: یا به صورت دعایی
است که از خدا طلب می‌کنی به خاطر شأن و منزلت رفیع پیامبر^(ص) خواسته‌ات را برآورده کند
و او را وسیله‌ای میان خودت و خداوند قرار می‌دهی؛ یا به طور مستقیم، متوجه پیامبر^(ص) شده
و وی را مخاطب قرار می‌دهی و به خدمت وی، حال خود را عارض شده و برآورده شدن نیاز خود
را از او می‌طلبی. شعرای صوفیه اکثراً به طور مستقیم، از حضرت ایشان برای رفع حاجات معنوی

خود طلب کمک و یاری نموده‌اند و گاه نیز به اصحاب و اهل بیت پیامبر (ص) متوسل شده‌اند و آن‌ها را وسیله‌ای از جانب خدا، جهت برآوردن خواسته‌های معنوی و اخروی خود دانسته‌اند. بیخود، در انتظار جوشش مهر پیامبر (ص) و اصحاب وی است و درمان قلب دردناکش را از آنان می‌طلبد.

در بیت اول، کلمه‌ی «مهر» به قرینه‌ی «طلوع» استعاره‌ی مکنیه است و کلمه‌ی «طلوع» استعاره‌ی تبعیه می‌باشد و به جای «ظهور» آمده است و در بیت دوم، صنعت بدیعی «إرصاد» به کار آمده است؛ طوری که هردو مصراع یک مفهوم را دربردارد. کلمه‌ی «سینه» نیز در مصراع اول آن، مجاز کلیت است؛ زیرا سینه را ذکر کرده و قلب را اراده کرده است. او با تلمیحی به داستان اصحاب کهف، امید به این دارد که اصحاب پیامبر (ص) او را سگی به شمار آورند:

آل اصحابت که (أصحاب الرقیم) دیگرند گر به قطمیرم نخوانند آه بر من وای بر من
(بیخود: ۱۹۹)

هماگونه که گفته شد در مقام توسل شاعر، بیشتر خطابش به پیامبر است و همیشه توسلش به آل و اصحاب در کنار توسل به رسول اکرم است. در پایان قصیده‌ای طولانی دیگر در مدح ختمی مرتبت و توسل به ایشان نگاهی هم به آل و یارانش دارد و چنین می‌سراید:

یا رب به حق احمد مختار و آل او یا رب به امهات و به آبای کائنات
یا رب به حق سبطین مصطفی یا رب به خون دیده‌ی زهرای کائنات
(بیخود: ۱۵۳)

مطلب را با توسل و خطاب عارفانه و عاشقانه بیخود به پیامبر (ص) پایان می‌دهیم که در آن رنج فراق و آوارگی خود را به خدمت وی عارض می‌شود و به وی چنین پناه می‌برد:

وہ تہن ئاوارہو و ہیلا نہ وازم (یا رسول اللہ)	تہ گہر شاہم، وہ گہر شاہین و بازم (یا رسول اللہ)
بہ شہو شہ معیکی پر سوز و گودازم (یا رسول اللہ)	بہ روز پھروانہ بیکی دل شکاو و بی پھر و بالم
تہ گہر گہردن کہ چم یا سہرفہ رازم (یا رسول اللہ)	لہ تیغی قہر و روتبہی ٹیلتیفاتی توبہ قوربان
بہ لوتفیکت لہ عالم بی نیازم (یا رسول اللہ)	بہ وہر چہرخاند نیکی روت ہتا ہم کہ و تووم بی ناز

(بیخود: ۷۳)

شاعر در این ابیات پیامبر (ص) را مورد خطاب قرار داده و با به کار بردن نمادهایی زیبا، آوارگی و سرگردانی خود را از هجران وی و سوز و گداز عاشقانه‌ی خود نسبت به او عرض می‌نماید و با این مقدمه می‌خواهد زمینه را فراهم کند تا در ابیات بعدی، درد اصلی خود را به خدمت وی بیان کند و نزد وی درمان بجوید. چنان که در بیت اول یک صنعت بدیعی «لف و نشر مرتب»

به کار رفته و آن این است که عبارت «ئه‌گهر شاهم» با «وه‌تهن ئاواره»، و عبارت «شاهین و بازم» با «هیلانه‌وازم»، ارتباط دارند و متعلق به هم می‌باشند و معنی بیت این است که، اگر شاه باشم، در وطن خود نیستم و آواره‌ام و اگر شاهین و باز باشم، لانه‌ام باز است و آواره و سرگردانم؛ و در هر شرایطی (پادشاهی یا گدایی) سرگردانم (تسویه). و در بیت دوم خود را به پروانه‌ای تشبیه می‌کند که در روز، دل شکسته و بی‌پروبال است و چیزی از دستش برنمی‌آید و نیز خود را به شمعی پرسوز و گداز تشبیه می‌کند که در عشق پیامبر^(ص) می‌سوزد. همین صنعت بدیعی در بیت سوم نیز اجرا شده است؛ جایی که عبارت «تیغی قه‌هر» با «گه‌رده‌ن که‌چم»، و عبارت «روتبه-ی ئیلتیفات» با «سه‌رفه‌رازم»، ارتباط و هماهنگی دارند و به این معنی است که اگر خوار و ذلیل باشم، به خاطر قهر تو است و اگر سربلند باشم، به خاطر توجهات معنوی تو است. در بیت چهارم، مصراع اول و دوم متضادند؛ زیرا می‌گوید: اگر یک‌بار روی خود را از من بچرخانی، تا آخر عمرم بی‌ناز می‌افتم و با یک لطف تو، از تمام عالم بی‌نیاز می‌شوم. وزن و آهنگ این ابیات، همانند مضمون آن، در هیجان و بی‌قراری است و احساس و عاطفه‌ی خواننده را برمی‌انگیزد و او را به شور و هیجان وامی‌دارد.

۶- نتیجه‌گیری

مضامین مدایح بیخود بیشتر به صورت عاطفی در قالب صور خیال بازتاب یافته است و در عالم طبیعت و اجرام آسمانی و باغ‌ها و گلزارها به بیان آن پرداخته است. وی کلام را از حالت عادی به حالتی عاطفی و احساسی در فراسوی خیال برده است که ساختمان شعر نیز بر این اصل بنا نهاده شده است. مخاطب بیخود، خواص صوفیه و عالمان دینی می‌باشند؛ زیرا بیشتر مضامین خود را با تلمیح و اشاره بیان نموده است؛ طوری که انگار مخاطب، آن را می‌فهمد. بیخود اکثر اشعار خود را با مقدمه‌ی تغزلی آغاز نموده و سخن از سوز و گداز عشق و رنج فراق و شوق دیدار پیامبر^(ص)، در آن بازتاب یافته و رنگ عارفانه و صوفیانه به خود گرفته است و شاعری خودجوش بوده و هنگام استغراق در احوالات عرفانی، اشعار خود را سروده است. وی با درکی درست و منطقی از جایگاه آل و اصحاب پیامبر از هرگونه افراط و تفریطی خود را دور نگهداشته است و چون پیرو واقعی سنت نبوی و محب راستین خاندانش، از لغزش‌های محبان غالی و مبغضان قالی به دور مانده است و قدر دو گهر گرانبهای آل و اصحاب را به خوبی نگه داشته‌اند.

منابع

قرآن کریم

- اقبال، محمد (۱۳۷۳). *کلیات اشعار فارسی*. با مقدمه احمد سروش. بی جا: سنایی، چاپ ششم.
- بیخود، ملا محمود مفتی (۱۳۹۳). *دیوان بیخود*. تحقیق و گردآوری: محمد ملا کریم. سنندج: شیخی، چاپ دوم.
- جزیری، شیخ أحمد (۱۳۹۳). *دیوانی مه‌لای جه‌زیری*. وه‌رگیرانی ماموستا هه‌ژار. تهران: پانیذ.
- خزنده‌دار، مارف (۱۹۸۴). *میژووی ئه‌ده‌بی کوردی*. بغداد: المؤسسة العراقية.
- (۲۰۱۰). *میژووی ئه‌ده‌بی کوردی*. هولیر: آراس، چاپ دوم.
- الدهان، سامی (۱۹۶۸). *المدیح*. قاهره: دارالمعارف، چاپ دوم.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۵۲). *لغت‌نامه‌ی دهخدا*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رمضانی. ربابه و وسیم مهدوی (۱۳۹۳). «تطبیق بین المدائح النبویة عند الشعراء الأکراد الإیرانیین المعاصرین و البردة». *مجلة تراث الأدبی*، ۲۱، ۱۱۸-۱۰۱.
- روحانی، بابامردوخ (۱۳۸۲). *تاریخ مشاهیر کرد*. تحقیق: محمدماجد مردوخ‌روحانی. تهران: سروش، چاپ دوم.
- که‌له‌ور، نه‌وزاد، (۲۰۰۸). *ره‌ه‌ندی ئاییین له‌ شیعری کلاسیکی کوردی*. هه‌ولیر: التفسیر.
- مدرس، عبدالکریم (۱۳۶۹). *دانشمندان کرد در خدمت علم و دین*. ترجمه: احمد حواری‌نسب. تهران: اطلاعات.
- (۱۹۷۹). *یاد مه‌ردان*. بغداد: چاپخانه‌ی کۆری زانیاری کورد.